

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

دکتر غلام حسین فروتن
بازتایپ و ارسال: سازمان انقلابی افغانستان
۰۵ مارچ ۲۰۱۳

دفاع از مانو، دفاع از مارکسیسم خلاق است

(بخش هشتم)

مانو و ستالین

خروشچف برای تحقق افکار ضد مارکسیستی و ضد سوسیالیستی خود لازم می دید قبل از هر چیز ستالین را از اعتبار بیندازد و تصویر درخشانده او را سیاه کند و این کار زشت و ننگین را از همان فردای درگذشت ستالین آغاز کرد. گزارش "محرمانه" خروشچف به کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی که پس از مدت کوتاهی سر از مطبوعات امریکا درآورد، پایان مرحله اول این برنامه شوم بود.

ستالین مظهر دیکتاتوری پرولتاریا، مظهر ساختمان سوسیالیسم و برتری سوسیالیسم بر سرمایه داری، مظهر پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم، مظهر مارکسیسم-لنینیسم بود. خروشچف که اتحاد شوروی را به راه سرمایه داری سوق می داد می بایست سیمای ستالین و از خلال آن چهره سوسیالیسم و مارکسیسم را ناپسند و بیزار کننده جلوه گر سازد. گزارش "محرمانه" خروشچف این هدف را دنبال می کرد.

ستالین از همان زمان تدارک تأسیس حزب لنینی طبقه کارگر روسیه در کنار لنین قرار داشت. همراه با لنین که او را به حق آموزگار خود می شمرد، علیه تزاریم رزمید، نقش بزرگی در تدارک و انجام انقلاب اکتوبر بر عهده داشت؛ پس از پیروزی انقلاب در حفظ دست آورد های آن در برابر دشمنان داخلی و خارجی سرسختانه پیکار کرد، پس از درگذشت لنین مدت سی سال در رأس حزب و دولت شوروی قرار داشت، برای ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی با دشمنان رنگارنگ سوسیالیسم در افتاد و آنها را نابود ساخت. دست آوردهای سریع سوسیالیسم در زمینه های صنعت، کشاورزی، فرهنگ و دفاع نه تنها برتری سوسیالیسم را بر سرمایه داری آشکار گردانید بلکه به خلق و ارتش شوروی امکان داد که تحت فرماندهی ستالین نیرو های سیاه فاشیسم را در هم بکوبند و میهن سوسیالیستی خود را از چنگال اشغالگران فاشیست بدر آورند. به خلقهای فاشیست زده امکان داد که خود را از یوغ فاشیسم برهانند، آثار تئوریک ستالین که جاویدان است، مارکسیسم-لنینیسم را تکامل بخشید.

روشن است که ارزیابی ستالین، ارزیابی سی سال دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی، ارزیابی ساختمان سوسیالیسم، ارزیابی تئوریهای مارکسیسم-لنینیسم در انطباق با نظام سوسیالیستی و حتی ارزیابی از سی سال جنبش کمونیستی جهانی است که ستالین در رأس آن قرار داشت.

گزارش "محرمانه" خروشچف با این مسائل کار نداشت و شخص ستالین را کین توزانه مورد حمله و دشمنان قرار می داد. "قاتل"، "راهن"، "مستبد از نوع ایوان مخوف"، "بزرگترین دیکتاتور در روسیه"، "احمق"، "ابله" و.... اینها صفاتی است که گزارش "محرمانه" ستالین را با آنها توصیف می کند. بنابر این گزارش، ستالین "دیوانه" تعقیب کردن و "خود سروبیبرحم" بود، "در مقیاس بزرگی به راه تضییقات و ترورگام گذارد"، "تنها روی پرده سینما وضع داخلی کشور و کشاورزی را بررسی می کرد"، "از روی کره جغرافی نقشه نبرد می کشید" و غیره. در این حملات بوئی هم از یک انتقاد جدی ولو به شیوه بورژوائی به مشام نمی رسد. خروشچف به دنبال گزارش "محرمانه" قطعنامه ای درباره "کیش پرستش شخصیت" از کنگره ۲۰ گذراند و سپس آن را وسیله مداخله در امور احزاب دیگر و تحمیل نتایج کنگره ۲۰ و از آنجمله مسأله ستالین به احزاب قرار داد.

حملات خروشچف به ستالین ظاهراً حملات شخصی بود ولی در پشت این حملات شخصی در واقع مارکسیسم-لنینیسم و سوسیالیسم مورد حمله قرار می گرفت. از اینرو دفاع از ستالین دفاع از تئوری و پراتیک مارکسیسم-لنینیسم، دفاع از حزب پرافتخار لنین، دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا و دفاع از اعتبار و حیثیت جنبش جهانی کمونیستی بود.

در اینجا باز هم آن که پرچم دفاع از ستالین را برافراشت مائو و حزب کمونیست چین تحت رهبری او بود. هنوز دوماهی از پایان کنگره ۲۰ نگذشته بود که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو در اپریل ۱۹۵۶ مقاله ای تحت عنوان "سخنی چند درباره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا" انتشار داد. در این مقاله چنین آمده است:

"پس از مرگ لنین، ستالین به مثابه رهبر عمده حزب و دولت، مارکسیسم-لنینیسم را به طور خلاق به کار بست و آن را تکامل بخشید. او در مبارزه به خاطر میراث لنینی در مقابل دشمنان لنینیسم یعنی تروتسکیست ها، زینویف ها و سایر عمال بورژوازی خواست و اراده مردم را متجلی ساخت و مبارز شایسته و برجسته ای در راه مارکسیسم-لنینیسم بود. ستالین بدانجهت پشتیبانی مردم شوروی را به خود جلب کرد و نقش مهمی در تاریخ ایفاء نمود که مقدم بر هر چیز به اتفاق سایر رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی از خط مشی لنینی صنعتی کردن کشور شوروی و کلکتیویزاسیون کشاورزی دفاع نمود. حزب کمونیست اتحاد شوروی با عملی نمودن این خط مشی پیروزی نظام سوسیالیستی را در اتحاد شوروی تأمین کرد و شرایطی فراهم آورد که در پرتو آن اتحاد شوروی توانست در جنگ علیه هیتلر پیروز گردد. همه این پیروزیهای مردم اتحاد شوروی با منافع طبقه کارگر سراسر جهان و تمام بشریت مترقی مطابقت دارد. بدین جهت کاملاً طبیعی است که نام ستالین در سراسر جهان شهرت فراوانی کسب کرده. (نقل از نخستین تفسیر سرچشمه و سیر پیشرفت اختلافات)".

"امپریالیسم و انقلاب" اظهارات مائو را در مورد ستالین در جلسه احزاب کمونیستی و کارگری در نوامبر ۱۹۵۷ چنین می آورد:

"موقعی که من (مائو) نزد ستالین آمدم خود را مانند یک شاگرد در برابر آموزگار احساس می کردم، اکنون به عکس وقتی با خروشچف می نشینم مانند دو رفیق و خود را آزاد می بینم" (به نقل از "امپریالیسم و انقلاب" ص ۵۰۷-۵۰۸) و این درست همان ارزیابی مائو از ستالین در اگست ۱۹۵۳ است:

"مناسبات ما با مارکس، انگلس، لنین و ستالین مناسبات میان شاگرد و آموزگار است و باید چنین باشد". ("با افکار بورژوائی در حزب مبارزه کنید" مائو جلد پنجم ص ۷۱)

"امپریالیسم و انقلاب" از این که مائو ستالین را آموزگار خود و خروشچف را رفیق می داند که حاکی از احترام عمیقی است که برای ستالین قائل است، اینطور نتیجه می گیرد:

"با این بیان، مائو اتهامات خروشچف را علیه ستالین تبریک می گفت و تأیید می کرد و از مشی خروشچف دفاع می نمود" (ص ۵۰۸)

واقعاً انسان باید چه کینه ای از مائو در دل داشته باشد برای آنکه شاگردی مائو را در مکتب ستالین تأیید اتهامات خروشچف جلوه دهد!

همین دفاع از ستالین مانند خط قرمزی در تمام نوشته های حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو به چشم می خورد. در اولین تفسیر از "نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی" در ۶ سپتامبر ۱۹۶۳ در دفاع از ستالین چنین آمده است:

"زندگی ستالین زندگی یک مارکسیست-لنینیست کبیر و زندگی یک رجل انقلابی کبیر پرولتری است. در جریان سی سال پس از درگذشت لنین، ستالین رهبر عمده حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی بود، پیشوای مورد اعتراف همگان در جنبش بین المللی کمونیستی و پرچم دار انقلاب جهانی بود".

این ارزیابی از ستالین در نظر "امپریالیسم و انقلاب" گویا حمله به ستالین است و تأیید خط مشی خروشچف در مورد ستالین!

دومین تفسیر حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو از "نامه سرگشاده" ابتداء این ارزیابی را به دست می دهد: "رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی مکرر در مکرر به اقدامات و به تبلیغات پردامنه ضد ستالینی پرداخته و می پردازد و این هدف را تعقیب می کند که تأثیر و نفوذ فراموش نشدنی این فرد کبیر انقلابی پرولتری را از بین مردم اتحاد شوروی و خلقهای جهان از بین برده و همچنین مارکسیسم-لنینیسم را که ستالین از آن دفاع کرده و تکامل داده بود، انکار کند تا برای اجرای همه جانبه خط مشی رویزیونیستی خود راهی بگشاید".

و سپس با این عبارات پایان می یابد:

"خروشچف می تواند با استفاده از موقعیت ممتاز خود جسد ستالین را از آرامگاه لنین بردارد ولی اگر بخواهد با استفاده از موقعیت ممتاز خود نمونه کبیر ستالین را از قلوب مردم اتحاد شوروی و خلقهای سراسر جهان بیرون بکشد، هرگز بدان موفق نخواهد شد" ("درباره ستالین")

شما مطالبی را که "امپریالیسم و انقلاب" درباره ارزیابی مائو و حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو از ستالین بر روی کاغذ آورده، بخوانید و با آنچه که در فوق آمده یا با آنچه که از جانب مائو درباره ستالین نوشته شده مقایسه کنید، آنگاه پی خواهید برد که نوشته "امپریالیسم و انقلاب" جز جعلیات و تحریف خشن حقایق نیست.

مائو علی رغم جلال و مقام بلندی که برای ستالین قائل است معتقد نیست که او همه جا و در همه حال از اشتباه و خطا به دور مانده است. از دیدگاه "امپریالیسم و انقلاب" این گناهی نابخشودنی است. مائو بدون اتهام و پرده پوشی اظهار می دارد:

"ما چینی ها آن را (ستالین را به مثابه شمشیر) به دور نینداخته ایم. اولاً ما از ستالین دفاع می کنیم و ثانیاً در عین حال اشتباهات او را مورد انتقاد قرار می دهیم..... خلاف کسانی که کوشش کردند ستالین را از اعتبار ببندازند و نابود کنند، ما در انطباق با واقعیت عینی عمل کردیم".

مائو اینجا و آنجا اشتباهاتی را از ستالین بر می شمارد، فی المثل در مورد انقلاب چین یا در مورد تمایز میان تضاد درون خلق با تضاد خلق با دشمنان. اگر "امپریالیسم و انقلاب" توانائی داشت و واقعاً می خواست اشتباهات منتسب به ستالین را از دوش او بردارد به جای آنکه صفحات زیادی را با جعلیات و مطالب خلاف حقیقت پر کند، به صحت و سقم اشتباهات منتسب می پرداخت. اما هدف "امپریالیسم و انقلاب" دفاع از ستالین نیست، حمله کردن و دشنام دادن به مائو است.

حزب کار البانی و شخص انور خوجه مانند مائو برآند که ستالین مرتکب اشتباه شده و تصمیمات و رهنمود های کمینترن، همیشه جهت صحیح نداشته است. انور خوجه در گزارش خود به کنگره پنجم حزب کار البانی برآست که ستالین،

"با پرستش شخصیت مخالف بود و بارها این پرستش را به مثابه عملی بیگانه در بین مارکسیست-لنینیستها مورد انتقاد قرار داد. مع ذلک و به ویژه در آخرین سالهای حیات او پرستش شخصیت او به شدت در تبلیغات شوروی برجسته شد.... اگر بتوان انتقادی به ستالین وارد دانست نه به خاطر آنست که او پرستش شخصیت خود را دامن زد و اعمال کرد، بلکه فقط به این خاطر که اقدامات لازم برای جلوگیری از این تبلیغات بی فایده به عمل نیورد".

این انتقاد که به آن ظاهری ناچیز داده شده در واقع ریشه عمیقی دارد و آن جدائی تئوری از پراتیک انقلابی است. اگر ستالین در حرف پرستش شخصیت را محکوم می کند ولی در عمل از آن جلو نمیگیرد (به خصوص که این پرستش شخصیت در مورد خود او اعمال می شود) یعنی تلفیق تئوری و پراتیک، لااقل در این مورد، برای او بیگانه است و این انتقاد کوچکی نیست.

"امپریالیسم و انقلاب" برای حمله به مائو جانب نمایندگان کمینترن در چین را می گیرد و می کوشد مائو را دشمن کمینترن بنمایاند. مائو در تجلیل از کمینترن و پس از تذکر این نکته که در جهان دو نیروی عظیم انقلاب و ضد انقلاب در برابر هم ایستاده اند، می نویسد:

"این دو نیروی عظیم دو پرچم برافراشته اند، یکی پرچم انقلاب، پرچم سرخ که با دست انترناسیونال سوم برافراشته شده و تمام طبقات ستمدیده جهان را فرا می خواند که در زیر این پرچم متحد شوند و دیگری پرچم ضد انقلاب...". اما در مورد یکی از نمایندگان کمینترن، "بارودین"، برآست که:

"بارودین کمی راست تر از چن دوسیو بود و آماده بود برای جلب رضایت بورژوازی به هرکاری دست زند، حتی خلع سلاح کارگران که بالاخره هم فرمان آن را صادر کرد". (نقل از کتاب هان سوئین: توفان سپیده دم: مائوتسه دون و انقلاب چین ۱۸۹۳-۱۹۵۴ (۱۹۷۲) صفحه ۱۱۴)

بارودین خود در ۱۹۳۹ در مصاحبه با روزنامه نگار امریکائی آنالوئیزاسترونک نقش خود را در انقلاب چین چنین ارزیابی می کند:

"من در راه غلط بودم، من انقلاب چین را نمی فهمیدم. اشتباهات فراوانی مرتکب شدم". (همانجا ص ۱۵۶)

ستالین در مورد انقلاب چین، خود برآست که "هرگز به کمینترن به مثابه دستگاهی که از اشتباه مبری است نمی نگرسته و اکنون نیز نمی نگرد" (ستالین، وضع بین المللی و دفاع اتحاد شوروی، جلد ۱۰ ص ۱۸۰)

و در جای دیگر:

"متأسفانه هستند هنوز "رهبرانی" که از پیشرفت ایدئولوژیک حزب عقب مانده اند، "رهبرانی" از این قماش که صمیمانه گمان می کنند انقلاب در چین می تواند با تلگراف و بر اساس اصول عام کمینترن که در همه جا مورد قبول است بدون توجه به خصوصیات ملی سیستم اقتصادی و سیاسی چین، بدون توجه به فرهنگ، آداب و رسوم و عادات و سنن رهبری شود. آنچه که در واقع این "رهبران" را از رهبران واقعی متمایز می سازد اینست که آنها همیشه دو یا سه نسخه حاضر و آماده در جیب دارند که برای همه کشور ها و "اجباراً" تحت هر شرایطی می توان آنها را تجویز کرد".

برای آنها توجه به خصوصیات ویژه ملی ضرورتی ندارد....

"از اینجا است کوشش در رهبری قالبی و کلیشه ئی برای همه کشور ها، از اینجا است کوشش در انطباق مکانیکی برخی فرمولهای عام بدون توجه به شرایط مشخص در کشور های مختلف؛ از اینجا است کشمکش های بی پایان میان

فرمولها و جنبش انقلابی در کشور های مختلف که حاصل عمده رهبری این رهبران دروغین است". (ستالین: "یادداشت هائی درباره مسائل معاصر" جلد ۹)

مائو همان حرفی را می زند که بارودین در ارزیابی از خود و فعالیت خود زده است. بارودین که به نمایندگی کمینترن، انقلاب چین را در مرحله اول آن تا شکست ۱۹۲۷ رهبری می کرد، آنهم نه در خطوط کلی مانند انترناسیونالیسم پرولتری، رهبری پرولتاریا در انقلاب و غیره، بلکه به طور مشخص و در سیاست روزمره. بلی، همین بارودین اعتراف می کند که از انقلاب چین چیزی سر در نمی آورده و مرتکب اشتباهات فراوانی شده است. با این ترتیب حق با مائو است. اما "امپریالیسم و انقلاب" را با تمیز حق از باطل کاری نیست، هدف او حمله به مائو است و نه دفاع از نمایندگی کمینترن، کمینترن به بازی گرفته شده برای آن که مائو مورد حمله قرار گیرد.

ادامه دارد